

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلْبَتِي وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ

بِحَاجَتِي وَ جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَ بَدُّعَائِكَ تَوَسُّلِي

مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَ لَا اسْتِجَابٍ

لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِيَثِقَتِي بِكَرَمِكَ وَ سَكُونِي إِلَى صِدْقِ

وَعَدِكَ وَ لَجِيئِي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ وَ يَقِينِي

بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرُكَ.

حضرت در اینجا خواست‌های خودشان را و

طلب خودشان را و امنیه و آرزوهای خودشان را و حاجت خودشان را و استغاثه‌ی خودشان را و توسل را، همه را منعطف به جانب پروردگار کردند جهتش را هم ذکر می‌کنند که من چرا این کار را انجام دادم. دو جهت در این عبارات آمده است جهت اول اینکه غیر از خدا غیر از خُسران و بدبختی و بطلان و سرشکستگی و شرمندگی نصیبی برای انسان نمی‌آورد این جهت اول، خب هر خانه‌ای که انسان غیر از خانه‌ی خدا برود و هر دری را که غیر از در رحمت اوست بزند برای او خسارت و ندامت و شرمندگی و بطلان نصیب خواهد آمد، این هست. راجع به این قضیه هم صحبت شد آنقدر هم مطلب واضح است که نیاز به توضیح ندارد، نیاز به توضیح ندارد.

انسان به هر کسی رو بیاندازد و به هر جایی بخواهد توجه کند چون آن غایت و مرادش آمیخته‌ای است با عالم کثرات و اعتبارات بنابراین نصیبی برای او نخواهد بود خب این یک مطلبی که قبلاً راجع به این مطالبی خدمت رفقا عرض شد، این

دلیل اول که چرا خواست‌ها فقط باید منحصر در توجه به خدا باشد. در هر قضیه‌ای در هر مسئله‌ای، توفیق که انسان می‌خواهد پیدا بکند سعادت دارین را که می‌خواهد طلب کند عبودیت را که می‌خواهد به دست بیاورد آرامش و طمأنینه و اطمینان و سکونت را که می‌خواهد به دست بیاورد، همه‌ی این‌ها را منعطف به او کند منعطف به او کند به او توجه کند نه به چیز دیگر.

دلیل دوّم که حضرت در اینجا بیان می‌کنند عبارت از این است که ما حالا که از همه جا رانده شدیم، از همه جا مانده شدیم و متوجه شدیم کسی برای ما کاری نمی‌تواند انجام بدهد و او هم مانند ما صفر الکف و دست خالی است و فقط یک جا می‌تواند به داد ما برسد و سخن ما را بشنود و آن ذات

مقدس توست حالا که متوجه این قضیه شدیم
دلیل اینکه به تو رو می آوریم اعتمادی است که به
کلام تو داریم اطمینانی است که به گفته‌ی تو داریم
یقینی است که به صدق وعده‌ی تو پیدا کردیم و
وثوقی است که به اجابت تو در ما متحقق است و الا
اگر ما نه! بدانیم که تو هم گرچه خدای ما هستی
گرچه پروردگار ما هستی و گرچه چاره‌ای نداریم
جز اینکه اینجا بیاییم مگر ندیدید مردم می گویند،
وقتی یک مصیبتی برای یکی پیدا می شود چه
می گویند؟ وقتی یک ابتلائی پیدا می شود ها چه
می گویند؟ همه شنیدید دیگر می گویند،

در کف شیر نر خونخوارهای *** غیر تسلیم و

رضا کو چاره‌ای

یعنی منتهای معرفت مردم نسبت به خدا همین
قدر است، خدا را يك شیر نر، شیر خونخوارهای که
ایستاده است و به خون آدمیان تشنه است و غیر از قتل
و غارت و نهب و زدن و بستن و کشتن و میراندن و
درب و داغان کردن هیچ کاری نمی کند حالا آن مسائل
و مراتبی که خدا برای خاصان خودش نگه داشته است

بماندها! ما اینجا راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم
روایاتی که دارد مطالبی که بزرگان گفته‌اند: البلاءُ
لِلْوَلَاءِ^۱ همیشه ابتلائات ناشی از محبت و ولایت و تولی
است که پیدا می‌شود و وقتی خدا بخواهد نسبت به
یکی لطف داشته باشد او را چه می‌کند و از تعلقات
بیرون می‌آورد فعلاً در این مقوله ما صحبت نمی‌کنیم
ما فعلاً حرف مردم را می‌زنیم که مردم دارند می‌گویند.
خدا را یک آدم قلدر اگر از این‌ها بروید سؤال
بکنید وقتی یک خوشی پیدا می‌شود نمی‌گویند
خدایا دستت درد نکند، یک همچین اشارت^۲ مایی
دارند اما اگر روزی یک مصیبت بیاید دیگر به زمین
و زمان، به خدا و هرچه ملائکه ...، ای خدایا فقط
مگر ما بودیم؟ مگر غیر از ما کس دیگر نبود؟ فقط
باید بر ما مصیبت بیاید نمی‌دانم در دلت رحم نیست
آخر چقدر یا الله گفتیم چقدر سفره انداختیم چقدر
نذر کردیم آن دل قسیت کجا رفته است؟ من این‌ها
را همه را شنیدم ها که دارم می‌گویم از خودم در

^۱ مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱۶:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نری خون خواره‌ای

نمی آورم ها، بار خدای بیچاره می کنند هرچه به نظر
برسد و هرچه به فکرشان برسد. این دل سنگ خدا
کی نرم می شود این دعاهای ما پس کی مستجاب
می شود آخر تا کی دعا کنیم مثلاً فلان ظالم برود،
چقدر خدا صبر دارد، نگاه به بنده ها نمی کند! از این
حرف ها از این مسائل.

خب آخرش می‌گویند صبر نکنیم چه کنیم؟
اگر تحمل نکنیم چه کار کنیم؟ صبر کنیم دیگر
چاره‌ای نداریم و آن هم گریبان ما را گرفته است و
فشار می‌دهد و خب هر روز یک ابتلاء و مصیبتی
برای آدم می‌آید و آدم باید صبر کند این یک نگرش
است نسبت به مطلب.

نگرش دیگر یک قدری نگرش متفاوتی است
با این مطلب، و او این است که خدای متعال هر
موجودی را که خلق کرده است یک پرونده‌ی خاص
به آن مخلوق هم با آن مخلوق فرستاده است هر
چیزی که از توی کارخانه درمی‌آید با آن یک دفترچه
می‌فرستند که انسان طبق این دفترچه باید با این
دستگاه کار کند خدا هم هر کسی را خلق می‌کند یک
پرونده‌ای با آن می‌فرستد و این پرونده عبارت است
از مراتب تکاملی او در این دنیا و کیفیت حرکت او
تا اینکه به انتها برسد و بعد هم از این دنیا به دار
آخرت هجرت کند حالا در این پرونده همه چی
هست هم نُقل هست، هم شیرینی هست، هم حلوا
هست، هم از آن طرف، قرقروت هست، ترشی

هست، چیز تلخ هست، چیز شور هست، نمک
هست هم صحت و سلامتی هست و هم از آن طرف
مرض هست، همه چی در این پرونده قاطی است
شما هیچ وقت ندیدید هر کسی را حتی بزرگان را
که این‌ها همیشه سالم باشند همیشه در یسر باشند،
همیشه در خنده باشند، هیچ حزنی نداشته باشند
همیشه در فراخی و در نشاط و این‌ها باشند، نه
این طوری نیست همه چی دارد زندگی همه چی دارد
فرمود!

بنوش باده که قَسَّامُ صُنْعُ قسمت کرد *** در

آفرینش از انواع نوش دارو، نیش

در آفرینش هم نوش را برای انسان آورد و
نوش دارو را و هم نیش را، هر دود در آن هست
امروز یک جور فردا یک جور امروز یک قسم، فردا
یک قسم، همه قسم اینجا وجود دارد، بالا و پائین و
هر کدام این‌ها رو حساب است حساب دقیق،
حساب دقیق، هر کدام این‌ها. آن کسی که می‌آید و
می‌گوید:

در کف شیر نر خونخوارهای *** غیر تسلیم و

رضا کو چاره‌ای

چرا قتی که آن خیابان بعدی، آن خیابان
بعدیش، همسایه‌ی یکی از آن‌ها فوت می‌کند چرا
این حرف را نمی‌زند؟ چرا به سر خودش می‌آید
می‌گوید؟ اگر راست می‌گویی همه جا بگو یعنی هم
در قم در آن کوچه‌ای که هستی هر که می‌میرد بیا بگو
در کف شیر نر خونخواره‌ای! اعلامیه بزن، هم
کوچه‌ی

بعدی، هم آن خیابان بعدی، هم آن خیابان آخر
شهر، هم در طهران هم در همدان، هم در مشهد، همه
جا، هم در عراق، هم در هند، هم در آن طرف دنیا،
در همه‌ی کشورها، هان؟ فرقی که نمی‌کند خون شما
که قرمزتر نیست شما انسانید بقیه هم انسانند تفاوتی
نمی‌کند در حالی که این حکم را به خدا در زمانی
نسبت می‌دهی که این مصیبت به سر خودت بیاید،
همسایه‌ات اگر بمیرد هیچ طوریت نمی‌شود
خوشحال هم تازه می‌شوید اگر با همدیگر حساب و
کتابی هم دارید خوشحال هم تازه می‌شوید.

وقتی مرحوم آقا از دنیا رفته بودند، کاملاً
مشخص بود عده‌ای از افرادی که می‌آمدند برای
مجلس ترحیم ایشان، در دلشان قند آب می‌کردند ما
می‌فهمیدیم این را، می‌نشستند فاتحه می‌خواندند لا
اله الا الله، معلوم بود قند در دلش دارد آب می‌کند
یک آقای طهرانی که مدافع عرفان و مکتب الهی و
مخالف با مرام آنهاست و تنها دایره و قطب و محط
به حال افراد از این طرف و آن طرف، الحمدلله که از
روی زمین وجودش برداشته شد. این را که خدمتتان

عرض می‌کنم به لفظ هم شنیده شده است که در مجالسشان می‌گفتند! در یک مجلسی اسم نمی‌برم که چه مجلسی بود یک نفر گفته بود الحمدلله دو نفر که یکی خیلی مهم‌تر هست آن نفر دیگر الآن موجود است منتهی خب الآن هم حیات دارد خدا هم حفظش کند ولی آن مهم الحمدلله از این مشهد رفت! در حالی که خود آن‌ها آمده بودند مجلس ترحیم! خودشان. هان این طوری است دیگر؟ این‌ها ابناء دنیا هستند آقا!

خب اگر قرار بر این است که بیایید و بگویید در کف شیر نر خونخواره برای همه بگویید ولی برای همه نمی‌گویید پس معلوم است این برگشتش به خود و خواست خود و محوریت خود و خود دیدن و غیر را ندیدن و خود را قطب و رحای برای تمام جریاناتی که در عالم وجود اتفاق می‌افتد خود را این‌طور پنداشتن است و این هم درست نیست یک قدری انسان باید انصاف داشته باشد نه آقا جان! نه خدا شیر نر خونخواره است و نه ما در اینجا و در این دنیا عددی هستیم که بخواهیم حساب و کتاب

خدا را بر مدار فکر خود رقم بزیم خدا وقتی خوب است که بیاید با ما سر آشتی! نه آقا جان اگر آمدیم خودمان را جدی می گویم این مسئله جدی است اگر آمدیم خودمان را با شرائط و نظام عالم وجود و عالم تشریح و تکلیف منطبق کردیم زهی سعادت و زهی خوشبختی و فلاح و رستگاری و الا عالم تکوین راه خودش را طی می کند و به راه خودش ادامه می دهد و به من و سرکار توجهی ندارد کار خودش را می کند می رود ما اینجا باختیم و داد و بیداد هم فایده ای ندارد هیچ فایده ای ندارد آمدند برای ما بیان کردند، گفتند، آقا بنشیند در خانه دعا کنید رزق پیدا کنید رزق پیدا نمی کنید بلند شو برو کار کن. دم دیوار شکسته و منحنی بنشینی و دعا کنی دیوار به سرت نیاید نخیر دیوار می آید توی مغزت نه آقا جان اینجوری نیست.

بله بعضی از مسائل در اختیار انسان نیست، درست است. نسبت به همه‌ی مسائل انسان مختار نیست اما نسبت به آن‌هایی که مختار هست چه؟ آنچه را که خدا می‌گوید این کار را برو انجام بده نشستی می‌اندازی گردن خدا، خدا برای ما خواسته است نه هیچ هم خدا نخواسته است خودت خواستی خودت خواستی و خودت کردی و خدا هم پدرت را درمی‌آورد چرا؟ چون خدا راه را بهت نشان داد نرفتی گفت این کار را بکن نکردی و این مسئله برای همه هست ناراحتی برای همه هست خوشی برای همه هست.

حافظ در اینجا چه می‌خواهد بفرماید؟ حافظ در اینجا آن کلمه‌ی اول را می‌خواهد بگوید، می‌گوید بنوش باده، به فکر باده باش به فکر این نباش که امروز در تنگنا قرار گرفتی یا فردا در یسر، امروز در مرض قرار گرفتی و فردا در صحت چون اگر بخواهی به فکر این باشی این انتها ندارد. هان؟ بروی بیرون سرما می‌خوری می‌آیی می‌افتی دوتا قرص بخورید چند روز دیگر خوب می‌شوید

می آیی بیرون، دوباره یک قضیه پیدا می شود راه
می روی یک دفعه پایت پیچ می خورد آخ پا درد
گرفت یک ماه سالانه سالانه شل همین طوری راه
[می روی.] هیچ پدیده و حادثه خبر نمی کند، اصلاً
خبر نمی کند اصلاً خبر نمی کند بخواهی به این امید
بنشینی که همیشه تندرست باشی زهی خیال باطل!
بگو ببینیم این سلول سرطانی که از الآن شروع کرده
است رشد کرده می آید بالا، این را هم ازش خبر
داری؟ هان؟ نه! کی خبر پیدا می کنی؟ آن وقتی که
کار از کار گذشته است تقش دیگر درآمده است تازه
می بینی ای داد بیداد، آزمایش چه را برداشته است
نشان داده است؟ به به به آقا سرطان دو ماه بعد هم
فی امان الله و حفظه، التماس دعا.

نباید به این امید بود که فردا چه خواهد شد
پس فردا چه می شود الآن را باید دریافت حافظ
می گوید بنوش باده همین الآن، همین الآن را دریاب
دم غنیمت است به قول درویش ها دم غنیمت است،
دم یعنی الآن؛ مُسوّف به کسی می گویند که هی
می اندازد به فردا، تسویف فردا، حالا امروز انجام نده

فردا که وقت داریم، کجا فردا وقت داریم؟ همین
نصف شب جناب عزرائیل مانند صاعقه می‌آید
نمی‌گذارد به طلوع فجر برسی! کجا فردا؟ نه؛

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا
گفتن از شرط طریق

کار امروز را به فردا مفکن، همین الآن، بنوش
باده معنای بنوش باده یعنی الآن را به پا الآن را خوش
باش الآن را غنیمت بشمر الآن جلب جذبات الهی را
بکن الآن به دنبال دریافت بارقه‌های جمال و جلال
الهی باش همین الآن، همین الآن، همین امشب که
شب ۲۵ ماه مبارک رمضان است نگو پنج روز دیگر
وقت داریم [از] ماه رمضان. این دفترچه و این
پرونده برای همه هست برای همه هست امروز را به
خوشی که می‌گذرانیم هیچ خبر داریم از فردا که یک
ناخوشی به سر آدم می‌آید؟ نه همین که می‌گوید
خب الحمدلله خب خیلی اوضاع خوب است
یک دفعه می‌بیند آمد توی کاسه‌مان! تا همچین حالت
یأس و این‌ها پیدا می‌شود یک دفعه می‌بینیم ا عجب
برطرف شد نسیم آمد شمیم نفحات جمال وزید، آمد

و از بین برد دوباره یک مقداری همین که دل خوش می‌کنیم دوباره یک قضیه، تا کی باید به امید این و آن و امروز و فردا بود؟ بزرگان و اولیاء الهی راه خدا را با همین وضع طی کردند برای آن‌ها پرونده جدایی نوشته نشده بود و به قول مرحوم آقا در تخت روان آن‌ها را نگذاشته بودند و در کنار نهر آب آن‌ها را بیایند و باد بزنند و این‌ها نه آقا همین بوده است وضع همین بوده است.

بروید بخوانید تراجم بزرگان و تذکره‌ها را بخوانید همه را بخوانید می‌بینید همین بوده است قضیه. مطلب برای همه یکسان است یا اینکه حتی بعضی‌ها بالاترش [را] هم دارد، دیگر خدا از باب محبت و لطفی که دارد یک خورده چاشنی‌اش را هم اضافه می‌کند یک خورده روغن داغش را هم اضافه می‌کند، پیاز داغ و یک خورده همچین بله، پذیرایی بهتر و اختصاصی، پذیرایی اختصاصی هم خدا دارد بله.

حالا امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید که من به خاطر صدق وعده‌ای که تو دادی آمدم ولی از آن

طرف می‌توانی هم به وعده‌ات عمل نکنی چرا؟
چون صاحب اختیار تویی و مولا در ملکش مختار
است. برو یک کیلو انگور بخر بیاور همین که
می‌خواهد برود نه نخر، برو به جایش یک کیلو سیب
بخر بیاور، یا مولا تو به من گفתי انگور بخر گفتم که
گفتم الان می‌گویم برو سیب بخر تو وظیفه‌ات این
است که اطاعت کنی یا اینکه بیایی برای من تکلیف
تعیین کنی؟ آن را بهت گفتم حالا می‌گویم نکن این
کار را انجام بده پس مولا در ملک خودش اختیار
دارد و آزاد است.

اما این مولایی که ما داریم این مولا با بقیه‌ی
موالی تفاوت دارد تفاوتش این است که زور دارد و
راست می‌گوید قدرت دارد و راست می‌گوید فعال
ما یشاء است و معرفت دارد هر کاری از دستش
برمی‌آید و لطف دارد این مهم است اگر انسان در
ناراحتی قرار بگیرد و استیصال دستش را آن موقع
ببرد بالا، این مهم نیست این مهم نیست.

عمرو بن عبدود وقتی که توسط ضربت
امیرالمؤمنین علیه السلام به زمین افتاد وقتی که رفتند
و آن جنگ تمام شد و خواهر عمرو بن عبدود آمد
بالای سر برادرش، نگاه کرد دید انگشتر قیمتی فوق
العاده گرانی که دست برادرش هست این
همین طوری در انگشتش است و حضرت این را در
نیاورده است گفت من بر تو گریه نمی کنم تو را یک
مرد کریم به قتل رسانده است.^۱ و مقصودش از
کشتن تو رسیدن به این انگشتر و رسیدن به مال و
مقام نبوده است اگر این می خواست تو را چیز کند
انگشتر را در می آورد این انگشتر قیمتش کم نیست،
خیلی قیمتی بود انگشتری که دست عمرو بن عبدود
بود یک تحفه ای می گویند بود که پیدا نمی شد در
جزیره العرب^۲ حالا کجا رفته است چه جوری این را
به دست آورده است؟ چون علی کل حال از این
مسائل هم بوده است دیگر، مردی بود اول پهلوان

^۱ الفصول المختارة، ص: ۲۹۳.

فقط کفو کریم دارد ولی مطلب دیگر که همان انگشتر در نیاوردن است را در
اینجا ندارد. گروه مصدر؟؟؟

^۲ مصدر؟؟؟

جزیره العرب بود شاید در بعضی از این جنگ‌ها مثلاً فرض کنید که هدیه‌ای که برای کسی کاری انجام داده است او برداشته است این را بهش داده است برای شخصی جنگی کرده است برای قبیله‌ای کرده است یا بر یک شخص خیلی بزرگی، چیزی، خلاصه هجوم کرده است که ... آمد گفت این شخصی که این را به قتل رسانده است این آدم کریمی بوده است این نیامده است این انگشتر را از دست این در بیاورد.

امیرالمؤمنین مرد بود مرد بود به همان اندازه، هرچه امیرالمؤمنین زورش بیشتر بود قدرتش بیشتر بود به همان مقدار معرفتش بیشتر بود به همان مقدار تواضعش بیشتر بود یعنی هر دو با هم می‌رفت بالا، به هر مقدار که قدرت داشت به همان مقدار تواضعش نسبت به افرادی که جنگ می‌کرد بیشتر بود. ما این جوری هستیم؟ به هر مقدار که در توان و در کیفیت جنگ‌آوری، چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام اصلاً از میان همه‌ی ائمه، حتی از امام حسن و امام حسین هم از نقطه‌ی نظر فن جنگ‌آوری

قوی تر بوده است کیفیت حمله، کیفیت رعایت

در جنگ احد

وقتی که هند آمد آن غلام خودش را صدا کرد

و گفت می‌خواهم در این جنگ دو نفر را به قتل

برسانی و هر کاری بخواهی بکنی برایت انجام

می‌دهم و هرچه بخواهی بهت می‌دهم یکی علی بن

ابی‌طالب است یکی هم حمزه؛ گفت علی را اصلاً

نمی‌شود رفت طرفش، چون وقتی شمشیر می‌زند

تمام اطراف خودش را می‌پاید اما حمزه را می‌شود کاری کرد همین طوری سرش را می‌اندازد می‌رود جلو، از این طرف و از آن طرف خلاصه به یک نحوی مخفیانه چیز کرد.^۱

از نقطه‌ی نظر جنگ‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السلام تك بود نه فقط از نقطه‌ی نظر زور، از نقطه‌ی نظر فنون رزمی. لذا هیچ کس نمی‌توانست به مصاف امیرالمؤمنین بیاید خیال نکنید امیرالمؤمنین در جنگ‌هایی که انجام می‌داد فقط نیروی امامت، امامت خب بعضی [وقت‌ها] یکی در خیبر بود که به آن کیفیت انجام شد وما قلعتُ باب الخیبر بالقوة البشرية بل بالقوة الإلهية؛^۲ حضرت می‌فرماید که من با قوه‌ی

۳۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۱۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۳۵: امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». [۴] گوید: وَلِهَذَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَ لَكِنْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالِمِ الْأَجْسَادِ وَ اشْرَقَتْ الْمَلَائِكَةُ بَانْوَارِ عَالِمِ الْكِبْرِيَاءِ فَتَقَوَّى رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَوَاهِرِ الْأَرْوَاحِ الْمَلَكِيَّةِ وَ تَلَلَاتُ فِيهِ اضْوَاءُ عَالِمِ الْقُدُوسِ وَ الْعَظْمَةِ فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا قَدَرَ بِهَا عَلِيُّ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ.

[۵]

می‌گوید: «بر همین اصل بود که علی بن ابی طالب فرمود: «سوگند به خدا که من در خیبر را به قوه جسمانی نکنم بلکه به قوه از جای برآوردم». و

بشریه در [خیبر را نکندم] فقط یکی بود یا یکی دو جا بود اما امیرالمؤمنین با همین بدن ظاهری و با همین نیروی ظاهری و با همین فنون ظاهری حضرت با افراد مصاف می داد و همین وضع ظاهری بود دیگر. اما حال حضرت جوری بود که هر مقدار که می رفت بالا به همان مقدار تواضع [هم بالا] می آمد به همان مقدار خشوع می آمد، خشوع زیاد می شد به همان مقدار تواضع زیاد می شد به همان مقدار احساس ترحم زیاد می شد.

ابن ابی الحدید شعری دارد، همه می گویند:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ *** فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ

عَلَّتْ این امر آن است که علی علیه السّلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملکوتی قوّت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوّتی در او طلوع کرد که در خیبر (را که چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یک ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران أبداً چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

[۴] سوره کهف، ۱۸: آیه ۹.

[۵] تفسیر کبیر رازی ج ۲۱ ص ۹۱.

و صفات متضاد همه در تو جمع است از یک طرف قوّت از یک طرف تواضع از یک طرف علم، دریا و اقیانوس علم از یک طرف حلم؛ چون این تجربه شده است آقا، هر کی علمش بیشتر است زودتر عصبانی می‌شود حوصله ندارد با کسی حرف بزند تا یک کلام باهاش حرف می‌زند آقا برو پی کارت! چه داری می‌گویی بلند شو برو، هرچه علم برود بالا حلم می‌آید پائین اما در امیرالمؤمنین به عکس بود هرچه علمش بالاتر بود حلمش هم بیشتر بود.

و لهذا عزت لک الّانداد؛ ندّ و مانند برای تو وجود نداشت این خصوصیت چه است؟ [این] خصوصیت [برای تو] است. امام سجاد می‌فرماید که ما آمدیم و به خدای متعال و به خدای خودمان اعتماد کردیم گرچه خدا قادر است گرچه خدا بزرگ است گرچه خدا علیم است **بِإِيدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ**^۱

^۱ امام شناسی، ج ۲، ص ۴۰: شیخ ابو الفرج عبد الرّحمن بن علیّ ابن الجوّزی در تاریخ معروف خود «المنتظم» گفته است: ... و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون

غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیّه در آنها شدید است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یومِ جَمَل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد ...

و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل‌ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حرّیص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می‌زنی. و علی علیه السّلام چون خواست که جلوی تَبذیر مالی برادر زاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‌ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن می‌فرمود: زبیر از تَبذیر عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و اموال او را بی‌دریغ از دست او به نفع خود می‌ربود) و این شرکت زبیر نتوانست عبد الله را از تَبذیرها و زیاده روی‌ها جلوگیری کند. و طلحه شجاع بود و لکن بسیار حرّیص و بخیل بود و از انفاق امساک می‌نمود تا به حدّی که از اموال پس از خود آنقدر باقی گذاشت که به حساب در نیاید. و عبد الملک شجاع بود و بسیار حرّیص و بخیل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می‌گفتند: رَشْحُ الْحُجْرِ یعنی ترشحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را دانستی که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدّی بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است.

[۱]

و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفی الدّین بن عبد العزیز بن سِراباء حلّی سروده است:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ

الْأَنْدَادُ

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعٌ *** فَاتِكَ نَاسِكٌ فَاقِرٌ

جَوَادٌ

شَيْمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ *** وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ

خُلِقَ يُخَجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ *** وَ بَأْسٌ

يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ

ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي الْوَرَى مَكْرُمَاتُ *** فَاقْرَأَتْ

بِفَضْلِكَ الْحُسَادُ

إِنْ يُكْذِبُ بِهَا عَدَاكَ فَقَدْ *** كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ

لُوطٍ وَ عَادُ

جَلَّ مَعْنَاكَ إِنْ يُحِيطُ بِهِ *** الشُّعْرُ وَ يُحْصَى

صِفَاتِهِ [۲] النُّقَادُ [۳]

« ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد بود.

حُسْنُ خُلُقِيْ كِه نَسِيْمِ اَز لَطْفِ اَوْ بِه شَرْمَسَارِيْ اِفْتَدِ، وَ هِيْتِيْ كِه سَنَگِ اَز سَطُوْتَشْ اَبْ گَرْدَد. يَا عَلِيْ اَز تُو اَن قَدْر بَزْرگَوَارِيْ هَا سَر زَدِه كِه حَسُوْدَانْ بَر كِرَامَتِ اعْتِرَافِ دَارَنْد.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

ای علی بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نقادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند.»

قاضي نور الله پس از نقل اين اشعار می گوید که: استجماع اميرالمؤمنين عليه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبّه آن حضرت به جناب حقّ تعالی است در وسعت کمال و احاطه او که منحصر به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست بلکه مقتضی تعانق اطراف و جامعیت اضداد است زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابه گردد چنانکه در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می رود وَ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال

تمام عالم وجود به اراده‌ی اوست اما حرفی که می‌زند پای حرفش می‌ایستد این خدا را ما آمدیم. وثوق، اطمینان، ما اطمینان کردیم وعده‌ای که خدا می‌دهد، خدا در قرآن چه وعده می‌دهد؟ **وَ مَنْ**

أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا کدام شخص را شما سراغ دارید

که حرفش راست‌تر از خدا است؟ یا در آیه‌ای

که می‌فرماید: **وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا**^۲ وعده‌ی خدا حق

است و تخلف‌ناپذیر است چرا این‌طور است؟ چرا

وعده‌ی خدا حق است؟ چرا؟ چون ریشه‌ی دروغ و

ریشه‌ی خلاف برمی‌گردد به نقاط ضعف وجودی

انسان. انسان چرا یک حرفی را می‌زند بعد زیرش

می‌زند؟ چرا انسان یک مطلبی را می‌گوید بعد انجام

نمی‌دهد؟ چرا؟ به‌خاطر ضعف وجودیش است

و متشبهان او در صفات کمال به صفات متقابله توان کرد و در هیچ‌کدام محصور نباشد.

[۱] «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

[۲] صفاتک (ظ).

[۳] «مجالس المؤمنین» ص ۴۹۳ و «سفینه البحار» ج ۱ ص ۴۳۷. شیخ صفی‌الدین شاعر شاگرد محقق حلی بوده و شیخ مجد‌الدین فیروز آبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است.

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۸۳.

^۲ سوره یونس (۱۰) آیه ۵۵.

می بیند آن جهتی که بعد پیدا می شود با منافعش مخالف بوده است اگر همیشه راست گفتن به نفع انسان بود فرض بکنید که یک نفر، یک مشتری می آید برای انسان، انسان می داند این مشتری از همه ی احوالات ما خبر دارد می داند فرض بکنید که این جنس را چند خریدیم از کی خریدیم همه را می داند می آید به انسان می گوید آقا این جنس را چند خریدی؟ ما می دانیم که این می داند ها خب حالا اگر دروغ بگوییم این احتمال را نمی دهیم که این می داند بعد می گوید آدم دروغگویی [هستی] و بعد بلند می شود از مغازه می رود، اینجا مصلحت را در چه می بینید؟ در راست گفتن. [راست] می گوئیم، به به چه آدم خوبی است بفهمد ما راست می گوئیم بیاید از ما بخرد اگر همیشه راست گفتن به نفع ما بود ما هیچ وقت دروغ می گفتیم؟ نمی گفتیم دیگر، درست است؟ خب حالا همیشه راست گفتن به نفع ماست؟ بله! چرا می گویی نه؟ راست گفتن به نفع است، خب این خواسته است شوخی کند، اگر ما بدانیم در ارتباط با دیگران اگر دروغ بگوییم مچمان باز

می‌شود باز دروغ می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟ دروغ نمی‌گوییم اگر بدانیم این راست گفتن موجب می‌شود که اعتماد و وثوق افراد به انسان زیاد بشود، هان، مگر انسان دیوانه است که بیاید دروغ بگوید؟ پس ببینید، تمام این مطالب چه دروغ بگوییم چه راست بگوییم همه به چه برمی‌گردد؟ همه به ضعف وجودی برمی‌گردد چون ما وجودمان ضعیف است چون وجودمان دارای خلل است چون وجودمان دارای نقص است می‌گردیم آن چیزی را که برای ما مفید است بر حسب اعتبار، آن را اختیار کنیم حال آن گاهی در دروغ و گاهی در راست انجام می‌شود.

این راست که فایده‌ای ندارد این چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟ چون اگر خلافت بود ما می‌گفتیم چاره نداریم، این راست هیچ فایده ندارد خاطر همه‌مان جمع، یک دانه ملائکه نمی‌نویسند اگر صد هزار از این راست بگوییم در روز قیامت در پرونده صفر است، خدایا ما این همه در دنیا راست گفتیم به مشتری‌ها، این همه راست گفتیم خدا گفت همه به

خاطر خودت بوده است به خاطر من که نبوده است
همه به خاطر خودت بوده است تو کی به خاطر من
راست گفتی؟ آن را بیا بگو. کی این راست گفتن به

ضررت بود ولی گفتی؟ کی حق با وجود تلخی
که بر تو داشت انجام دادی؟ کی این مطلب را با
وجود اینکه بر تو مشکل بود به انجام رساندی؟ آن
را بیاور برای من نه اینکه سفره‌ی پلو باشد صَبْحَم
اللَّهِ بِالْخَيْرِ بفرمایید تشریف بیاورید اما حالا اگر
فرض بکنید که کیفیت عوض بشود نه ما نیستیم، نه
اینکه در آن مواردی که به نفع ما است بسیار خوب
انجام می‌دهیم اما همین که یک خورده مسئله تغییر
پیدا کرد ما قبول نداریم، این دین را شما آوردید این
دین دین نیست این را شما آوردید کجا پیغمبر این
را گفته است؟ کجا گفته است؟ این حرف‌ها را کجا
پیغمبر زده است؟ اینکه فایده‌ای ندارد.

میزان در دروغ گفتن در انسان بر اساس
ضعف وجودی است که انسان می‌خواهد آن ضعف
وجودی خودش را با دروغ ترمیم کند خدای متعال
که ضعف وجودی ندارد خدای متعال وجودش
مستغنی است و غناء ذاتی دارد و نیاز به حصول امر
و تجدد حوادث و پدیده‌ها برای استکمال خود ندارد
پس بنابراین چرا وقتی یک کلامی را می‌گوید

خلافش را بکند؟ از این خلاف کردن چه گیر خدا می‌آید؟ مگر چیزی اضافه می‌شود؟ مگر توی کیسه‌ی خدا چیزی ریخته می‌شود؟ مگر نفعی برای خدا دارد؟ پس بنابراین اگر قرار باشد یک نفر راست بگوید آن کیست؟ آن خدا است **وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا**^۱ **وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا**^۲ کدام کلام صادق‌تر و استوارتر از کلام خدا شما می‌توانید پیدا بکنید؟

اما شیطان این‌طور نیست، شیطان این‌طور نیست. شیطان تمام وجودش بر اساس مکر و خدعه و نیرنگ و دورویی و نقص وجودی است به هر مقدار که در خدا جنبه‌ی کمال است به همان مقدار در شیطان جنبه‌ی نقصان است لذا اصل و اساس حرف شیطان اصلاً بر دروغ است **لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ**^۳ می‌گویند من زینت می‌دهم، این واقع زینت ندارد این زشت است این عمل عمل زشت است من می‌آیم این را زینت می‌دهم بزک می‌کنم درست می‌کنم تا اینکه مورد توجه انسان قرار بگیرد یعنی چه؟ یعنی

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۲۲.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۸۷.

^۳ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

مجاز، معامله است غش در معامله است، غش در
معامله است.

می‌گویند یک کسی عبا فروش بود یک
شاگرد داشت اسمش عبدالله یک عبا داشت بود
واقعی [است یا نه؟] این‌ها را نمی‌دانم می‌گفتند که
این چه است؟ می‌گفت به عبا عبدالله من آنقدر
خریدم

منظورش عبای [شاگردش بود.] تمام کار شیطان همه چه است؟ همه‌اش بر اساس دروغ است می‌خواهد یک معامله کند غش در معامله کند غش حرام است غش در معامله حرام است ولی می‌آید زینت می‌دهد خب بیشتر پول گِیرت می‌آید خب بهتر است رودست می‌زنی جلو افتادی ای بابا کی به کی است؟ خب یک خورده‌اش را انفاق می‌کنیم یک خورده‌اش را در راه خدا می‌دهیم، خیلی مشکل ببینید، خیلی ...

هان؟ این هی شروع می‌کند زینت دادن هی وسوسه کردن هی او را آراستن، او را می‌آراید. می‌خواهیم این مقام را قبول کنیم آقا این مقام دنیاست، گرفتاری است، دوری از خداست حق و ناحق کردن است خدای ناکرده، نه حالا چه عیب دارد؟ بالأخره خدمتی به خلق هم در آن می‌کنی بالأخره باری را برمی‌داریم ما نباشیم که بیاید؟ اگر ما نیاییم بدتر از ما می‌آیند و و و بعد می‌رود و قبول می‌کند و کم کم کم کم کم می‌آید می‌آید می‌آید دنیا می‌آید ریاسات می‌آید زینت می‌آید می‌آید می‌گیرد

می‌گیرد یک دفعه می‌بیند اصلاً نمی‌تواند حالا دیگر
ول کند چنان نفس آمده و سفت شده و با این
موقعیت جوش خورده است به هم که دیگر
نمی‌تواند ول کند بابا ول کن تو آن کسی بودی که
خودت از اول نمی‌خواستی بیایی **لَا زَيْنَ لَهُمْ** من
می‌آیم برای این مردم کارها را زینت می‌دهم ولی
مؤمنین و اولیاء خدا آنهایی هستند که به قول
امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

اننا اذا ينظرون الى الدنيا و ظاهرها ينظرون الى
الآخرة و باطن الدنيا و باطنها^۱ وقتی که مردم به ظاهر
دنیا نگاه می‌کنند، به اعتبارات، آن‌ها حواسشان جمع
است آن‌ها می‌روند توی قضیه را می‌بینند، توی آن چه
است؟ توی آن چیست؟ این حرف‌هایی که مردم
می‌زنند درست است یا نه؟ یا نه آقا این‌ها همه‌اش
سراب است این‌ها همه‌اش بدبختی و گرفتاری است

^۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

^۲ الأمالی (للمفید)، ص ۸۶: ... فقیل له [امیرالمؤمنین علیه‌السلام] من هؤلاء
الولیاء. فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: هم قومٌ أخلصوا لله تعالی فی عبادته
و نظروا إلى باطن الدنيا حين نظر الناس إلى ظاهرها.....

این‌ها همه‌اش دور افتادن است این‌ها در افتادن با اموال
مردم است این‌ها در افتادن با عرض و آبرو و کارهای
مردم است این‌ها در افتادن با يك مشت افراد جهله و
سفله است.

آن‌ها می‌آیند باطن قضیه را می‌بینند وقتی که
مردم می‌آیند ظاهر دنیا را می‌بینند و هجوم می‌آوردند
و این را بگیر آن را ببندیم و آن را چه بکنیم و راه این
را ببندیم. این می‌نشیند کنار هر هر به همه

می‌خندد، بروید بزنند در سر هم، هی بزنید!
بالآخره باید این دنیا هم بگردد دیگر، بالآخره این دنیا
هم باید یک جوری بگردد به قول مرحوم حاج سید
احمد کربلایی رضوان الله علیه می‌فرمود: اگر جهنم
رفتن واجب کفایی است مَنْ بِهِ الْكفایه وجود دارد!^۱
عجب مرد حرّی بود! خیلی، من خیلی از این
آقا سید احمد کربلایی خوشم می‌آید نمی‌دانم چرا
این قدر از این خوشم می‌آید؟ خیلی حرّ بود خیلی
آزاد بود خیلی آزاد بود صریح می‌گفت رودرواسی با
کسی نداشت می‌گفت همه‌ی این‌ها جهنمی هستند
رودرواسی نداشت اگر قرار باشد که خدا جهنمی را
درست کرده باشد آدمش را هم درست کرده است ما
غصه‌ی جهنم را نخوریم آدمش را هم درست کرده
است گله گله هم درست کرده است ها یعنی وقتی
که می‌آیند یک دفعه هجوم می‌آورند هرچه این خازن

^۱ ۳. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۵۹: و نیز آقا حاج سید عزالدین می‌گفتند که:
بسیاری از طهرانی‌ها به مرحوم آقا سید احمد کربلایی طهرانی مراجعه نموده
و از او اجازه خواستند تا رساله‌ای بنویسد و در آن زمان مطلب چنان بود که
اگر طهرانی‌ها از کسی رساله می‌خواستند او به طور حتم مرجع تقلید می‌شد.
آقا سید احمد در جواب گفت: اگر جهنم رفتن واجب کفائی باشد مَنْ بِهِ
الکفایة موجود است.

می گوید بابا صبر کنید یکی یکی، می گویند نه ما می خواهیم هزارتا هزارتا برویم این تو! خدا نیامرد آن روزی را که خدا عقل را از انسان بگیرد قوه‌ی تشخیص را بگیرد میز بین حق و باطل را بگیرد اما شیطان چیست؟ نه؛ **وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ** خدا بهتان وعده داده است وعده‌ی حق داده است من هم وعده دادم دروغ بهتان گفتم **فَأَخْلَفْتُكُمْ** گولتان زدم همه تون را گول زدم **فَأَخْلَفْتُكُمْ** خب **وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ** ای شیطانِ فلان فلان شده تو آمدی این کار را کردی! نخیر من دست و پایتان را نبستم خواستی نکنی!

این یک نکته‌ی دقیق و ظریفی است که همه مان باید بگیریم ها! شیطان روز قیامت می آید می گوید من دست و پایتان را نبستم می خواستید انجام ندهید این مسئله را انسان باید در تمام شئون زندگی خودش رعایت کند.

شما بدانید و من هم بدانم اگر ما مخالفت

۱. ۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

حکم الهی را کردیم به خاطر کسی، این کس در روز
قیامت همین حرف شیطان را به ما می‌زند هر کی
می‌خواهد باشد خواهر باشد برادر باشد پدر باشد
مادر باشد زن باشد شوهر باشد بچه باشد رفیق باشد
هر کاری می‌خواهد روز قیامت، آی من برای

تو

این کار را کردم می‌خواستی نکنی من دست و
بالت را نبستم من دست و بالت را نبستم می‌گوییم
خدایا، خب با هم دیگر بروید خودتان تصفیه
حساب کنید بعد بیاید در صحرای محشر، بیاید
حالا به من حساب پس بدهید. بابا من در دنیا به
خاطر تو این عمل حرام را انجام دادم چشمت درآید
می‌خواستی انجام ندهی صاف خیلی راحت هیچ
رودرواسی هم ندارد می‌خواستی انجام ندهی،
عجب! آنجاست که آدم می‌زند در سرش یعنی
می‌بیند یک عمر به خاطر این و آن و آن و واسطه و
فلان و این حرف‌ها داشته معصیت خدا را می‌کرده
است آقا، و یک نفر از آن‌ها نمی‌آیند پشت آدم
بایستند، ابداء، می‌گویند خدا حافظ ما رفتیم خودمان
هشتمان گروه هشتمان است حالا برای تو بیایم؟ نه
آقا جان! همین حرف حرف شیطان است **لَمَّا قُضِيَ**
الْأَمْرُ وقتی که قضیه تمام می‌شود **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ** خدا
بهتان وعده داده است اما ای بیچارگان و ای بدبختان
وعده‌ی خدا حق بود من هم بهتان وعده دادم
فَأَخْلَفْتُكُمْ آمدم خلافش را انجام دادم گفتم این کار

انجام بده، نه بهشتی است نه جهنمی است حالا خدا می‌گذرد بعداً توبه می‌کنی شیطان‌ها می‌گویند آقا بیا این را انجام بده فردا توبه می‌کنی **فَأَخْلَفْتُكُمْ** فردا آدمم دوباره یک گول دیگر زدم، باز هم انداختم قضیه را، دوباره یک گول دیگر زدم هی گولتان زدم هی نگذاشتم توجه پیدا کنید هی نگذاشتم برگردید هی نگذاشتم هی آدمم تا وقتی عزرائیل آمد شروع کردم بهتان خندیدن حالا بروید هرچه من بهتان گفتم دروغش را حالا بیایید تماشا کنید، گفتم آخرتی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست گفتم خدایی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست حساب و کتابی وجود ندارد حالا بیایید ببینید، همه را حالا بیایید ببینید هست، خداحافظ شما آقا، پرونده را ما برداشتیم برویم به حساب [خودمان برسند] شیطان هم پرونده دارد ما پرونده‌مان را می‌گذاریم روی دوشمان بلند می‌شویم می‌رویم حساب و کتاب خودتان می‌دانید و خدای خودتان، خداحافظ شما، عین این حرف را اگر از شیطان نشنیدند روز قیامت بیایید جلوی من را بگیرید، ما با شما وعده‌مان روز

قیامت، خوب است؟ عین همین را، پرونده‌اش را
می‌گذارد روی دوشش می‌گوید خدا حافظ همه، به
سلامت، ما به وظیفه‌مان عمل کردیم همتون را
آوردیم إن شاء الله به ما که نمی‌تواند این‌ها را بگوید،
رحمت خدا واسعه است و خداوند لطفش بالاتر از
این است که خلاصه ما را از رحمت خودش محروم
کند دیگر علی کل حال. این قضیه قضیه‌ی شیطان
است.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا
قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ^۱

روز قیامت که می شود بهشتی ها می آیند فریاد
می زنند به اهل جهنم، می گویند ای اهل جهنم آن
وعده ایی را که خدا به ما داد ما او را حق یافتیم صدق
یافتیم درست و استوار یافتیم آیا آنچه را که خدا هم
به شما گفت درست بود؟ آن ها هم می گویند بله، آن
هم درست است اما خب این درست است [که]
دیگر فایده ایی ندارد

مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری از بزرگان و
علمای نجف بود کربلا منبر می رفت و تکیه به صوت
هم در منبرش [می کرد] و خیلی با حال بود و خیلی هم
منبر مُبکی و گریه آوری داشت می گویند هر کی پای
منبر ایشان بود بلا استثناء گریه می کرد، منقلب می شد
و این ها، يك روز مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری و
حاج آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم نائینی با فشارکی
این چهارتا قرار گذاشتند که بروند پای منبر آقا شیخ

^۱سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

جعفر بنشینند و تا آخر منبر گریه نکنند یعنی گریه‌شان نیاید گفتند هر جوری شده است خودمان را نگه می‌داریم ببینیم می‌توانیم یا نه؟ رفتند نشستند اولین حرفی که زد آقا شیخ جعفر این آیه بود با صدای بلند وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا ...

می‌گویند وقتی این را گفت این‌ها شروع کردند گریه کردن تا آخر، به طوری که اصلاً مجلس را این چهارتا خراب کردند.

این‌ها تأثیر کلمات الهی است‌ها! این آیات قرآن مانند چکش بر مغز انسان فرود می‌آید و ذره ذره از شرایش وجود ما را می‌گیرد و می‌کند و در خودش فرو می‌برد و هضم می‌کند و انسان را متوجه حقایق می‌کند متوجه حقایق می‌کند. وعده‌ی شیطان وعده چه است؟ وعده خلاف است اما خدا وعده‌اش وعده‌ی حق است.

مرحوم آقای انصاری نقل می‌کردند، مرحوم آقا از ایشان که یک روز شیطان برای یکی از انبیاء متمثل شده بود ظاهراً حضرت ابراهیم بوده است حضرت ابراهیم از شیطان سؤال می‌کند که تو از

عجایب روزگار و از تجربه‌هایی که در این مدت طولانی عمرت داشتی چه داری برای من بگویی؟
گفت یک قضیه من برایت تعریف کنم و او این است
که وقتی که من مقرب بودم، در آن مقام عزّ و
مرتبه‌ی عبادت و عظمتی که داشتم هر وقت
که خدا را عبادت می‌کردم ذکر می‌گفتم و تسبیح در
دست داشتم آن تسبیح وقتی که می‌افتاد چهار هزار
یا چهل هزار یا چهارصد هزار، خلاصه یک رقم
بالایی،

آنجا که عالم عالم تراحم نیست بگوید چهارصد
میلیون، خلاصه ملائکه می آمدند و این تسبیح را
برمی داشتند می آوردند و دوباره می دادند دست من،
من ذکر بگویم چقدر خدم و حشم داشته است
ایشان! می گفت بین یک معصیت و یک نافرمانی و
سرکشی مرا از آن مرتبه چنان ساقط کرد که مطرود
و مخدول شدم مواظب باش یک وقت این کار را
انجام ندهی ها! حواست جمع.

بعد مرحوم آقا تعریف می کردند که مرحوم
انصاری می گفتند که، این تو این کارش هم آمده
است به حضرت ابراهیم کلک بزند، می خواهد آن
یأس و ناامیدی را در قلب حضرت ابراهیم بکارد
می خواهد به حضرت ابراهیم بگوید هیچ به این
عبادتت دلگرم نباش، هیچ به این موقعیت دلگرم
نباش فردا خدا هم می زند همچین در سرت تو را
می آوردت پایین! یعنی این در این کارش هم آمده
است می خواهد کلک بزند اصلاً وجودش این است
نصیحت از این نمی آید نصیحت از این بر نمی آید.^۱

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۵: حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند که: شبی

اما خدا نه! خدای متعال وعده‌اش وعده‌ی چه

است؟ صدق است و امر کرده است به ما که این‌طور

باشیم انا عند ظنّ عبدی المؤمن بی بنده‌ی مؤمن من،

هر گمانی که به من دارد من همانم نزد او، اگر به من گمان

خوب دارد من برای او خوبم اگر به من گمان بد دارد

من برای او بدم حالا که این‌طور است اینقدر خدا در

را باز کرده است اینقدر خدا چرا ما نسبت به خدا

و ثوق نداشته باشیم؟ چرا ما آن جهات ضعف و نقطه‌ی

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب دیدی منبری بلند که در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می دادند! یا رسول الله می دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

در اینجا حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند: که شیطان مجسمه شر است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجات رفیع و منزلت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

۱. الکافی (ط-الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۷۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعِ قَالَ: أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

ضعف وجودی خود را بیایم و به حساب خدا بگذاریم بگوییم خدا به ما توجه نمی‌کند؟ کی گفته است؟ مثل يك مریضی که برود دکتر، آن مرض بر او غلبه کند هی دکتر

می‌گوید آقا برو به این نسخه عمل کن، نه آقای دکتر شما هم نمی‌توانید برای ما کاری انجام بدهید آمپول‌هایت هم نمی‌تواند برای ما کاری [انجام بدهد] می‌گوید بابا تو اگر اینجا آمدی خب من بهت می‌گویم برو این کار را بکن، نه آقا دیگر از ما گذشته! خب این قدر بگو نه آقا نه آقا تا بمیری! خودش دارد می‌گوید برو بکن دیگر، خودش می‌گوید برو این را انجام بده دیگر، خودش می‌گوید برو این نسخه را عمل کن.

خدای متعال وقتی که می‌گوید: **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**^۱ أنا عند ظنّ عبدی المؤمن وعدهی من صدق است و **الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**^۲ آیا كَشَك گفته است یا درست گفته است؟ آیا دروغ گفته است یا نه؟ بله ما

^۱ سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰.

^۲ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹.

ضعیفیم ما نقص داریم ما هزارتا گرفتاری داریم همه قبول، بدترش را هم داریم ولی صحبت در این است آن هم که دیگر دروغ نگفته است آنکه راست می گوید چرا ما بیاییم و آن جنبه‌ی ضعف را بر خود حاکم کنیم و بعد به پای خدا بگذاریم؟ چرا آن جنبه‌ی عنایت و صدق و وثوق او را نیاییم بر خودمان غالب کنیم و حاکم کنیم؟ بله کلام ما و عرض ما به پروردگار این است که ما بیچاره‌ایم ما بدبختیم ما گناه کاریم بدتر از آنچه که خودمان خیال می کنیم هم هستیم خب دیگر بالاتر از این؟ ولی بالأخره بنده‌ی تو هستیم مال بد هم بیخ ریش صاحبش! حالا که این طور شده باید خلاصه خودت يك کاریش بکنی می خواستی خلق نکنی ما بالأخره از بندگی تو که بیرون نیامدیم ولی باید در اینجا مواظب باشیم ها.

همان طوری که در شب‌های گذشته عرض کردم از محدوده‌ی ادب نباید انسان برود بیرون‌ها! نباید طلب کار خودش را حساب کند‌ها! خودت را طلب کار حساب نکن هرچه بگویی خدا قبول دارد خدا قبول

دارد خودت را در مقابل او قرار نده خودت را حصّه‌ای
 از عالم وجود به حساب نیاور خودت را، حساب و
 کتابت را کنار بگذار هر چه گفتی آن می گوید باشد، آن
 اینقدر بزرگ است آنقدر عطف است اینقدر رحیم
 است، بله؟ به ما این طوری یاد دادند دیگر. حضرت
 سجاد می فرماید من که آمدم به سمت تو بیخود که
 نیامدم من وثوق به تو پیدا کردم شك در وثوق هم
 ندارم یقین دارم می فرماید: وَ يَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا
 رَبَّ لِي غَيْرُكَ^۱ یقین دارم اینکه غیر از تو پروردگاری
 برای من نیست وَ سُكُونِي إِلَى صِدْقِ وَعْدِكَ وَ لَجْئِي إِلَى
 الْإِيْمَانِ بِتَوْحِيدِكَ...^۲

^۱ الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)، ج ۱، ص ۱۵۸. در نسخه مصباح
 المتهجّد آمده است: وَ ثِقْتِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي ...
^۲ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۳.

خب إن شاء الله امیدواریم که خدای متعال
 کاستی‌های ما را و نقصان ما را و خلل ما را در حساب
 نیاورد، به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام:
 اللهم عاملنی بفضلک و لا تؤاخذنی بعدلک؛^۱ خدایا با
 فضل و رحمت و بخشش خودت با من همیشه معامله
 کن نه با عدل و مقابله، اگر حساب عدل باشد کار تمام
 است اگر حساب عدل باشد ما بخواهیم کارهایمان را
 در قبال نعمت خدا قرار بدهیم رفقا از من به شما
 نصیحت از الآن برویم پی کارمان، هیچ خبری نیست
 بی خود خودمان را معطل نکنیم ولی اگر آمدیم نه! عدل
 را گذاشتیم کنار گفتیم خدایا ما همینیم ما گناه کاریم ما
 خطا کاریم ما اشتباه می‌کنیم ما خود محوریم ما خود را
 می‌شناسیم ما متکبریم ما متوغل در دنیا هستیم ما نفهم
 هستیم ما از حقیقت به دور هستیم و غیر از تو هم کسی
 را نمی‌شناسیم اگر این‌طور باشد امید هست که

^۱ ۳. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص: ۳۵۰: اللهم احمِني على عفوِكَ و لا تحمِني على عدلِكَ.

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۴، ص ۳۵۶: ... نظیر ما
 ورد فی دعاء آخر: اللهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک.

خداوند متعال نعمت و رحمت خودش شامل حال
بندگانیش بشود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ